

باز هم پیرامون مقاله هویت ایرانیان

«کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان»

## باز هم پیرامون مقاله هویت ایرانیان «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان»

دکتر ضیاء صدرلاشرافی

### دیران محترم تحریریه تریبون!

چاپ مقاله «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان» در تریبون ۲ با عکس‌العمل‌های مثبت و انتقادی تند مواجه شد. در اغلب این موارد نقد انتقادات می‌تواند در دامن زدن به‌اندیشیدن و دقیق‌تر کردن سوآلها، بیش از تشویقها و اظهار لطفها (که باعث دلگرمی و تشویق هر مؤلفی می‌شود) مؤثر باشد. جواب بعضی از سوآلها و انتقادات را می‌توان در تریبون ۳ در مقاله «ملی‌گرایی قومی متکی به مذهب و ملی‌گرایی قومی متکی به زبان به‌مثابه دوروی یک سکه» باز یافت، منتها بایستی با دید تحلیلی به مطالب آن توجه کرد و نه توصیفی شعارزده.

نخست به جواب نقد آقای دکتر نصرالله اعظمی می‌پردازم. ایشان ضمن اظهار لطف فراوان به درستی بر روی این نکته حساس انگشت گذاشته‌اند که: «خیل مدعیان کار تحقیق و تفحص در پرداختن به جنبه چندفرهنگی و چند ملیتی ایران کنونی به همان نتیجه‌ای رسیده‌اند که یک قزاق (رضاخان) ۷۵ سال پیش آنها را لوای کار خود قرار داده‌بود. در صورتی که می‌دانیم در دنیای علم و تحقیق بدیهی‌ترین مسائل، مورد سوآل، تردید و ابهام قرار می‌گیرند و عالمان و فضیای قوم را به صاحبان آراء متفاوت و حتی متضاد تقسیم می‌کنند» (تریبون ۳، ص ۱۶) آنگاه ایشان به ۷ نقطه اساسی از مقاله اشاره کرده و ضمن آنکه دید وسیع خودشان را از دریافت چشم‌اندازها و اشارات و حتی کلمات بین سطور مقاله‌ام به نمایش گذاشته‌اند. همچنین دو نکته انتقادی-سوآلی را نیز برای گسترش دامنه بحث ذکر کرده‌اند. (همان ص):

الف- آقای دکتر اعظمی در نکته انتقادی-سوآلی اول بکار بردن نام «قوم» به همه اقوام ایرانی (ساکنین ایران سیاسی کنونی) از جنبه فرهنگ سیاسی رایج و جو موجود روانشناسی اجتماعی در وضع فعلی معترض هستند. هرچند برخلاف آقای سونمز به عمق مطلب و ماهیت تحلیل پی برده‌اند و بدرستی در توضیح این مطلب نوشته‌اند: «...تعمق در کل مقاله نشان می‌دهد که برداشت ایشان (ضیا صدر) از رابطه این اقوام مبتنی بر مدل دایره‌های متحد‌المركز که فارسها دایره مرکزی تعیین کننده باشند، نیست. ایشان (ضیا صدر) برعکس، اتحاد «اقوام» ساکن ایران در قالب دولت-ملت ایران را چون دایره‌های مرتبط (مثل دایره‌های موجود در پرچم المپیک) می‌بینند که هیچ کدام نسبت به دیگری حق

## باز هم پیرامون مقاله هویت ایرانیان

## «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان»

مرکزیت و برتری ندارند. این دریافت از ساختار مدرن جامعه مدرن ما، دمکراتیک و قابل قبول است. اما در امر انتخاب اصطلاح مناسب، برای نامیدن اجزاء این مجموعه مبتنی بر اراده آزاد ملیتهای مختلف تشکیل دهنده، ایشان موفق نبوده‌اند... باید قبول کنیم که در ۷۵ سال گذشته کلمه «قوم» برای کوچک کردن و تحقیر ملت‌های غیرفارس در ایران بکار رفته و تغییر شناسنامه ۷۵ ساله این کلمه بنابر اراده یک محقق کاری غیرممکن است. و حتی وقتی مؤلف محترم به روشنی فارسها را نیز مثل دیگران «قوم» می‌نامد، نمی‌توان خود را از دست سابقه بار منفی این کلمه برهاند. آقای اعظمی بعد مثالی از لغت «ضعیفه» و بار سیاسی و اخلاقی این لغت زده و نتیجه گرفته‌اند که «شایسته است که بجای آن (یعنی واژه «قوم») از کلمه مناسب دیگری استفاده شود تا راهبر سوء تعبیر دوستان کم دقت و مغرضین بسته شود». و بعنوان تکمله اشاره کرده‌اند که: «پذیرش نام "قوم" از سوی روشنفکران ترک بنوعی افتادن در دام تزویر تاریخی دشمنان آزادی فرهنگی در ایران است»

## پاسخ:

برای بیان مقصود خود در نامگذاری بر واحدهای فرهنگی (دینی، زبانی) در ایران سیاسی امروز، بهتر از سخن انیشتین بنظرم نمی‌رسد که وقتی در ۱۹۰۵ تئوری نسبیت خاص را ارائه داد، که بنابر آن نور دارای این خصلت است که با سرعت «حد» یعنی ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه در فضا حرکت می‌کند و لذا با هیچ سرعتی جمع جبری نمیشود. آنگاه در برابر مدافعان «ماده بی‌زنی» (اتر) که از ارسطو تا نیوتن با دید فلسفی و پس از اوتا تئوری نسبیت خاص با نظر علمی به آن باور داشتند، چنین نوشت: «امروز نیز فیزیکدانها می‌توانند واژه اتر رق بکار ببرند، اما بایستی بدانند که به چه مفهومی آنرا بکار می‌برند» یعنی بایستی «اتر» را مترادف «خلاء» یا «پلازما» بکار ببرند. امروز حکایت من نیز چنین است. بکار بردن «قوم»، «خلق»، «ملیت» و یا «ملت» نیز چنین است که جهت قانع کردن مغرضین بمصدق سخن مولانا که: «چون غرض آمد هنر پوشیده ماند» چاره‌ساز نیست. اما برای روشن شدن دوستان کم دقت و نیز لزوم دقت در بکار بردن مفاهیم، ما را ملزوم می‌کند که مرز هریک از این مقولات را روشن و مشخص سازیم و اگر آنها را بکار می‌بریم، باید بدانیم به چه مفهوم و در کدام کادر، فضا و جنبه بکار می‌گیریم. بعلاوه چنانکه خود آقای دکتر اعظمی نیز اشاره کرده‌اند، من در کادرتفکرات خود مستقل بوده‌ام و در عمرم باجی به احدی نداده و نمی‌دهم و همواره این سخن ارسطو در رد سخنان افلاطون (استادش) مطمع نظر قرار می‌دهم که: «من افلاطون دوست دارم اما حقیقت را بیش از افلاطون دوست دارم». تازگی موضوع و اینکه ملیت مدرن ریشه در مسائل اقتصادی و بوجود آمدن ساختار نوین اقتصادی اجتماعی دارد تا مسائل فرهنگی (دین و زبان) یا اراده گرائی یا شعارهای مد روز دادن و یا اتهام زدن باعث آن است که من ضمن مرجوع دانستن اشتباه (در صورت ارائه دلایل مخالف)، جهت اجتناب از تناقضات مختلف و حفظ هماهنگی داخلی سیستمی که مراحل تکاملی یا تحولی جامعه سنتی و مدرن ایران را از عصر ایلام تا به امروز می‌خواهد تبیین کند، خود را ناچار از بکار گرفتن اصطلاحات فوق دیده‌ام: از دوره کوچروی (ایللی) به دوران قومیت (اسکان در سرزمین معین) و از آن به ملیت مدرن. بنظر من راه مقابله باملی گرائی حاکم قوم فارس در ایران، عزیمت از ملی گرائی قومی اقوام محکوم (ترک، کرد، بلوچ، عرب، ترکمن، گیلک، لر و...) نیست. خارج شدن از این دایره تنگ ملی گرائی قومی ارتجاعی (حاکم و محکوم) در جهت تبلیغ ملی گرائی مدرن متکی به منافع ملی است که ناظر بر ایجاد وحدت ملی منطقه‌ای است، تا از یکسو به بربریت فرهنگ حاکم باشعار پان فارسیستی نقطه پایان گذاشته شود و از

## باز هم پیرامون مقاله هویت ایرانیان

## «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان»

سوی دیگر محکومیت فرهنگی اقوام محکوم به نقطه خطری برای منافع ملی کل ایرانیان از سوی بیگانگان مبدل نشود. من آگاهانه از بکار بردن «پان گُردیسم» و «پان ترکیسم» و «پان عربیسم» در مورد اقوام محکوم ایران خودداری می‌کنم زیرا گرایش هیستریک و بیمارگونه «پانیسم» تنها متعلق به قوم حاکم است و نه اقوام محکوم که خواستار حق انسانی خود در جهت گسترش فرهنگ (دینی-زبانی) خویش هستند و این نشدنی است مگر اینکه در فضای ملی‌گرائی مدرن و برابری شهروندان به این ننگ ۷۵ ساله پان فارسیسم در کشورمان ایران با ترویج ملی‌گرایی مدرن پایان دهیم.

عین همین استدلال در مورد حاکمیت دینی یعنی آنسوی سکه ملی‌گرائی قومی هم صادق است.

من نام «قوم» را نظیر ملت و ایل از ادبیات (عربی-فارسی-ترکی) خودمان اخذ کرده‌ام.

«ملت»: ملت نتیجه تاراج اولور اولسون نه ایشیم وار (طاهرزاده، هوپ هوپ)

تا که ملت مجمعی تهراند ویران ائتدیلر (طاهرزاده، هوپ هوپ)

ملته، ملیته جان نقدی قوربان ائتدیلر (طاهرزاده، هوپ هوپ)

معنی قرآنی «ملت» به معنی پیروان یک دین یا پیامبر است. (سوره ۲، آیه ۱۳۰ و ۱۳۵)

«قوم»: ان الله ما یغیر به قوم حتی یغیر ما بانفسهم: خدا نعمت خود را به هیچ قومی تغییر نمی‌دهد مگر آنکه نفس‌ها و خلاق آن قوم تغییر می‌کند و در آیات مختلف قرآن، کل بنی اسرائیل را قوم نامیده است. (سوره ۲، آیه ۵۴) اعراب نیز در قرآن «قوم» نامیده می‌شوند. (سوره ۶، آیه ۱۳۵) و مخاطبین هر پیامبری قومی بوده‌اند (سوره ۷، آیه ۵۹ و ۶۴ و ۷۳ و سوره ۱۰ آیه ۸۴) و ... بنظر میرسد «ملت» در اصطلاح قرآنی یعنی در ریشه اصلی آن به مؤنن و «قوم» به کل مخاطبین اعم از مؤمنی و منافقین و ناباوران مورد خطاب یک پیامبر اطلاق شده است. در اشعار خیام و مولانا نیز «قوم» به گروه مردمان مشابه اطلاق می‌شود: قومی به گمان فتاده در راه یقین (خیام) و یا: ای قوم به حج رفت کجائید، کجائید (مولوی، دیوان شمس تبریزی)

ایل: مترادف قبیله در عربی است و بزرگترین تشکل مردمان «کوچرو» است. نیز به کسانی که با وجود اسکان یافتن

هنوز مناسبات عشیره‌ای و ایلی خود را کم و بیش حفظ کرده و خود را با هویت ایلی می‌شناسند، اطلاق می‌شود.

من این سه لغت (ملت، قوم و ایل) را جهت بیان ساختار سنتی و مدرن ایران بکار بردم و بار اهانت آمیز ایل و قوم را ناشی از فرهنگ غربی حاکم و رایج در دوران پهلوی می‌دانم تا مربوط به «شونیسیم فارس». پهلوی‌ها کل ملت ایران را ایرانی خطاب می‌کردند، چنانکه درست بود. منتهی بقول انیشتین مفهوم دیگری از آن مراد می‌کردند و آن را به حد ملی‌گرائی قومی متکی به زبان فارسی و ملی‌گرائی ایلی متکی به تبار و نژاد موهوم آریائی به انحطاط می‌کشاندند. در تفسیر محافک قلم بمزدشان، ایرانیت را به ماد و پارس و نژاد موهوم و قوم اسطوره‌ای آریائی ارجاع می‌دادند. توجه کنیم که اروپائیان در آغاز عصر استعمار، خود را جامعه (سوسیته) قلمداد کرده و سوسیولوژی را برای مطالعه مسائل خود ایجاد کردند. در حالی که اتنولوژی (قوم شناسی) و اتنوپولوژی (مردم‌شناسی) را برای مطالعه احوال جوامعی نظیر ما و مردمانی که هنوز دولت ندارند، ابداع کردند. آقای ریمون بار اقتصاددان بزرگ فرانسه نظیر اسلاف خود چون

## باز هم پیرامون مقاله هویت ایرانیان

## «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان»

ملاک عقب ماندگی را از جمله غلبه روستائینی و شهرنشینی قلمداد کرده بود. (کتاب اقتصادسیاسی) لذا در ایران دوران پهلوی سعی بر آن بود که جمعیت ۴/۵ میلیونی ایلات را به ۳۰۰ یا ۱۳۰ هزار نفر تقلیل دهند و با اطلاعات ارضی تعداد شهرنشینان را به بیش از ۵۰ درصد برسانند.

در ضمن در داخل ایران (شاید به دلیل جو خفقان پان فارسیستی ۷۵ ساله) برخلاف خارج از کشور، به کاربرد کلمه «قوم» رغبت نشان می دهند و مقوله اقوام ایرانی تقریباً در داخل کشور جا افتاده است. (از جمله نگاه کنید به جواب آقای دکتر جواد هیث به مقاله سرتاپا «پان فارسیستی» آقای محمد حسینی فروغی تحت عنوان «پارسی را پاس بداریم»، آخرین شماره وارلیق ۱۹-جو ایل، قیش ۱۳۷۶، جی سایی، ۴-۱۰۷، صفحه ۱۱۵ و ۱۱۷)

ب: آقای دکتر اعظمی در نکته دوم انتقادی سوآلی خود (صفحه ۱۶۶) مسئله بسیار مهمی را در مورد ملت و شرایط همبستگی اجزاء آن در جهت حفظ منافع ملی مطرح کرده اند که بقول معروف در هر مورد، تحلیل مشخص از اوضاع مشخص می طلبد و آن اینکه: «اعتبار این توافق تا کی و چگونه است؟ آیا یکی از طرفین این توافق فرضی کهنه، امروز حق دارد خود در صدد دفاع از منافع مادی (اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی) خود برآید به سمبولهای قدرت ملی خود طبق تعریف دقیق آقای... صدرالاشرفی دست یابد یعنی پرچم واحد، پول و دولت مختص خود را در سرزمین مورد سکونت خود صاحب شود؟» چنانکه آقای اعظمی بدنبال مطلب اشاره کرده اند، مقاله من در این موارد از صراحت لازم برخوردار است و مقصد ایشان از طرح آنها چیزی جز به بحث گذاشتن همه جانبه تر این مسائل نیست. من نیز به پیروی از این اندیشه به نکته انتقادی سوآلی ایشان پاسخ می دهم:

بنظر من اگر ملی گرایی مدرن در ابعاد مطرح شده در مقاله بدرستی از طرف سیاستگزاران و سیاستمداران فهمیده شود، بناچار مقوله های سنتی از جمله زبان و دین که بخشی از هویت اجتماعی افراد و گروهها را تشکیل می دهند، مورد حمله قرار نمی گیرند تا بصورت حادی مطرح شوند. ملی گرایی مدرن و هویت ملی ناظر به آن در ذات خود تناقضی با هویت دینی و هویت زبانی و سایر هویت های اجتماعی افراد ندارد و چون پایه هویت ملی مدرن بر آزادی (فردی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و...) است و ناظر به برابری همه شهروندان است، لذا هر نوع تبعیض دائمی و آزادی کشی سازمان یافته دولتی بیانگر فقدان یا ضعف ملی گرایی مدرن و واقعی است.

مسلم است که این توافق عمومی اگر در هر دوره ۵۰ ساله تمدید و بازپرسی شود، خودتضمینی به رشد و بقای دمکراسی و کمال ملیت مدرن خواهد بود. ما هیبت و اساس فکر من بر وصل کردن است و نه فصل کردن. نقطه نظر من ناظر بر وحدت پولی کشورهای منطقه و رسیدن به ملت خاورمیانه بزرگ است، نه ایجاد ملت های قومی (آذری، کرد، فارس، بلوچ، ترکمن،...) که بناچار منطقه ما بایستی به لبنان، بوسنی، بالکان در ابعاد وسیعتری مبدل شود که دود آن تنها به چشم مردمان منطقه خواهد رفت و گرمایش نصیب شرکت های چند ملیتی کشورهای غربی خواهد شد! کسانی که طرفدار «حق تعیین سرنوشت ملل» هستند، اغلب جمله تکمیلی لنین را در موقع طرح شعار گونه آن فراموش می کنند و یا آنرا ندیده می گیرند. او به عنوان یک دولتمرد، طرفداری از، حق تعیین سرنوشت ملل را نظیر طرفداری از حق طلاق می داند. یعنی به دلیل طرفداری آنرا ترویج نمی کند و تحقق آنرا آرزو نمی نماید. بنظر من مراحل تاریخی نیز در

## باز هم پیرامون مقاله هویت ایرانیان

## «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان»

طرح و پیشبرد هر مسئله سیاسی یا اجتماعی بسیار مهم است. به عنوان مثال موقع تجزیه شوروی و استقلال اقمار آن، اسلوواک‌ها خواستند از چک‌ها جدا شوند و دیدیم که باچه برخورد دمکراتیکی از سوی چک‌ها روبرو شدند و چون اسلوواک‌ها پشیمان‌گردیدند، اینبار چک‌ها مایل به وحدت مجدد با آنها نبودند. اما طرح این شعار بعد یا قبل از فرارسیدن وضعیت مناسب، نابجا بود و تازه به صرف هیچکدام از ملت‌های چک و اسلوواک هم نبوده و نیست. آخر وقتی ملل پیشرفته دنیا که از دوره ملی‌گرائی قومی (متکی به زبان) ملی‌گرائی مدرن (متک به منافع ملی) ره سپرده و اینک آنها نیز جهت‌رسیدن به ملی‌گرائی قاره‌ای و بین‌المللی می‌خواهند پشت سر بگذارند. راستی چرا مانع مرحله تجزیه اقوام و سپس مرحله ترکیب اقوام را آغاز و مجدداً تجزیه کنیم تا به ملی‌گرائی قومی خالص (!؟) از نظر زبانی و لابد دینی برسیم. شما هر اسمی بر این واحدها بگذارید، بنظر من مهم نیست: قوم، خلق، ملیت یا ملت. مهم آن است که بقول انیشتین بدانیم آنها را به چه مفهومی بکار می‌بریم. بنظر من «شرط لازمه» تحقق وجود یک ملت بصورت ظاهری و فورمل، ورودش به سازمان ملل متحد است که لاجرم بایستی پرچم، پول و ارتش واحدی داشته و دولت مستقلی از مرزها و منافع آن در قبال سیاست‌های بیگانه دفاع کند.

شرط کافی آن: تحول مناسبات اقتصادی (سرمایه‌داری صنعتی)، رشد فرهنگ مدرن ملی و فهم و شعور سیاسی رهبران آن از مرحله فرهنگ ایلی به فرهنگ قومی و از فرهنگ قومی کهنسال به فرهنگ مدرن دوران اخیر است. اما تا وقتی شرایط ظاهری و لازم آن موجود نباشد، باوجود فراهم شدن شرایط کافی (چون موارد ایرلند شمالی، باسک اسپانیا...) نمی‌توان آنها را ملت نامید. ملتی که دولت ندارد، پول واحد ندارد، هنوز ملت نیست، قوم است. شما خلق یا ملیت هم بنامید. بقول انیشتین بایستی بدانیم در مورد کدام موضوع و به چه مفهومی صحبت می‌کنیم. اسمش را بگذارید ملت‌های بدون دولت و پول، فرقی نمی‌کند. من شخصاً ضمن آنکه رأی همگانی مردم را آخرین حرف در مورد هر تصمیم سیاسی می‌دانم، اما با توجه به جو زمان با هر نوع تجزیه، آنها به جهت رسیدن به ملی‌گرائی‌های قومی در منطقه، با تمام وجود مخالفم و به تجربه دریافته‌ام که ملت‌ها مردمان، خلق‌ها، اقوام یا هر اسمی که بر آنها می‌گذاریم خواستار آزادی و عدالت و محبت‌اند. فضیلت و رذیلت نیز همواره فردی بوده و هست، نه ملی است نه قومی (دینی-زبانی) و نه تباری و نژادی و طبقاتی و جنسی است. دوست داشتن انسانها هنر نسبتاً کمیاب و بزرگی است.